

## واکاوی روانشناختی مضامین مشترک در اشعار سید قطب و دیوان ترکی شهریار

علی احمدزاده\*

دانشجوی دکتری در رشته زبان و ادبیات عربی دانشگاه تربیت مدرس

کبری روشنفکر

دانشیار دانشگاه تربیت مدرس

(۱۹-۳۸)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۸/۰۴، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱۲/۱۸

### چکیده

ناکامی‌ها و تضادهای زندگی، موجب آشفتگی انسان می‌گردد و ساختار شخصیتی «من» (*ego*) را مختل می‌کند. در چنین شرایطی، سیستم‌های دفاع روانی فعال می‌شود تا با از بین بردن اضطراب و تشویشی که «من» را تهدید کرده است، آرامش را دوباره به انسان برگرداند. «سید قطب» و «شهریار» نیز، به علت عوامل مختلف فردی، اجتماعی، سیاسی و... در زندگی خویش دچار اضطراب و هیجان‌های نامطلوب گشته‌اند. از آنجا که اشعار این دو شاعر، بازتاب روان و احساس‌های آنها است، مکانیزم‌های دفاع روانی که برای مقابله با اضطراب از آن استفاده کرده‌اند، در شعرشان نیز نمود یافته است. جستار کنونی با روش توصیفی - تحلیلی، و با مراجعه به کتاب‌های مختلف روانشناسی، به واکاوی اشعار «سیدقطب» و دیوان ترکی «شهریار» از دیدگاه روانشناختی پرداخته است. در مضامین مشترک این دو شاعر همچون دوران کودکی، رثاء و پیری، ساز و کارهای دفاعی مختلفی مانند «بازگشت زمانی»، «هماندسازی»، «جداسازی»، «هنجارسازی» و... به کار رفته است.

**واژه‌های کلیدی:** روانشناسی، مکانیزم‌های دفاعی، شعر، واکاوی، سید قطب، شهریار.

---

\* پست الکترونیکی نویسنده مسئول: [aliahmadzadeh26@yahoo.com](mailto:aliahmadzadeh26@yahoo.com)

## ۱ - مقدمه

هر چند «برای درک مفاهیم و علل پیدایش و چگونگی یک اثر هنری، بایستی معرفت و شناسایی نسبت به خود هنرمند پیدا کنیم، لیکن، روانکاوی به ما می‌آموزد که چگونه با واکاوی درست اثر هنری، به وجود و ماهیت روانی هنرمند، راه یابیم» (احمدوند، ۱۳۶۸: ۶۰ - ۶۱). از آنجا که شعر، نمودی از روان و عواطف شاعر است، ساز و کارهای زیادی می‌توان در آن یافت که بدان وسیله، شاعر سعی در حفظ امنیت و آرامش درونی خود دارد. این ابزارهای روانی که به صورت «خودآگاه» یا «ناخودآگاه» در روان شاعر، فعال می‌شود، می‌کوشد «اضطراب» و «عاطفه ناخوشایند» را از قسمت هوشیار ذهن، خارج کند تا مانع ایجاد تشویش و تنش در «من» او شود.

به دلیل ناکامی‌ها و فشارهای زندگی شخصی و اجتماعی «سید قطب» و «شهریار»<sup>۱</sup> مکانیزم‌های دفاع روانی زیادی در شعر این دو شاعر به کار رفته است. جستار کنونی بر آن است که با روش توصیفی - تحلیلی و مراجعه به کتاب‌های مختلف روانشناسی و تکیه بر دیوان «سید قطب» و دفتر شعر ترکی «شهریار»، مهمترین مکانیزم‌های دفاع روانی را در مضامین مشترک آنها مشخص نموده و سپس این مضامین را نقد روانشناسانه نماید.

۱ - ۱ - سوال‌های پژوهش: ۱- مهمترین مضامین مشترک در اشعار «سید قطب» و دیوان ترکی «شهریار» کدامند؟ ۲- چگونه می‌توان با نقد روانشناختی، این مضامین مشترک را تحلیل کرد؟

## ۱ - ۲ - پیشینه پژوهش

از لحاظ شباهت عنوانی در برخی محتوای این مقاله، پژوهش‌هایی صورت گرفته که در یک مورد با پژوهش کنونی قرابت دارد و آن هم بحث «نوستالژی» یا «بازگشت زمانی» است. از جمله این پژوهش‌ها می‌توان به «بررسی تطبیقی نوستالژی در شعر احمد عبدالمعطی حجازی و نادر نادرپور» (پروینی و دیگران، ۱۳۹۰)، «بررسی تطبیقی نوستالژی در شعر عبدالوهاب بیاتی و شفیع کدکنی» (روشنفکر و دیگران، ۱۳۹۱)، «بررسی فرایند نوستالژی در شعر معاصر فارسی» (شریفیان، ۱۳۸۵)، «بررسی فرایند نوستالژی در اشعار سهراب سپهری» (شریفیان، ۱۳۸۶) و مقاله علمی - ترویجی «مقایسه تطبیقی

نوستالژی در شعر محمد حسین شهریار و سید قطب» (سلیمی و دیگران، ۱۳۹۱) اشاره کرد، هر چند مقاله اخیر از لحاظ عنوان، با مقاله کنونی شباهت بیشتری دارد؛ اما اشعار فارسی «شهریار» در این مقاله مورد تطبیق واقع شده است. متأسفانه، مقاله‌هایی که در حوزه «نوستالژی» نوشته شده است از لحاظ نظری، به طور کلی، ناقص است؛ گویی نویسندگان این مقاله‌ها، اصلاً درباره بحث نظری «نوستالژی» و ارتباط آن با حوزه علم روانشناسی، پیش مطالعه‌ای نداشته‌اند؛ به خصوص که «نوستالژی» در دانش روانشناسی بیشتر با عنوان «بازگشت» یا «رجعت» (*Regression*) یاد می‌شود.<sup>۲</sup> «نوستالژی»، یک نوع مکانیسم دفاعی است که بر اثر اضطراب و ناکامی «من»، به وجود می‌آید تا تنش را از بین برده و تعادل انسان را دوباره حفظ نماید. اما، این مقاله‌ها، بدون بحث نظری دقیق و علمی، از «نوستالژی» یک تعریف ادبی و سلیقه‌ای ارائه کرده‌اند تا یک تعریف روانشناختی! مسأله مهم‌تر، مسأله تعمیم در این مقاله‌هاست؛ «نوستالژی» به عنوان یک «ساز و کار دفاعی» در مضمونی همچون «یاد دوران کودکی»، می‌تواند به عنوان مکانیزم غالب مطرح شود، اما در این مقاله‌ها، بحث «نوستالژی» در مضامینی همچون «تکنولوژی و از دست رفتن ارزش‌ها»، «آینده آرمانی»، «بحث پیری و یاد مرگ» و... نیز مطرح شده؛ در حالی که «نوستالژی» در این مضمون‌ها دخل و تصرفی اساسی ندارد و چنین تعمیمی، خواننده را در تشخیص تیپ شخصیتی شاعر به اشتباه می‌اندازد؛ زیرا این تحلیل نادرست، نشان می‌دهد که شاعر در طول زندگی، با فرو رفتن در لاک خود، غرق در گذشته شده و بنابراین، همیشه فردی منزوی و گوشه‌گیر بوده است. غافل از اینکه این مضامین ناشی از سایر عوامل روحی و روانی شاعر است، که نیاز به بررسی روانشناختی دقیقی دارد و نویسندگان محترم باید با نظریه‌های مکاتب روانشناختی نیز، حتماً آشنایی داشته باشند.

## ۲- بخش نظری

### ۲-۱- ساختار شخصیت

«فروید» ابتدا، شخصیت را با توجه به سطوح آگاهی و شناخت ذهن، به سه بخش

«خودآگاه» (*Conscious*)، «نیمه‌خودآگاه» (*Subconscious*) و «ناخودآگاه» (*Unconscious*) تقسیم کرد. «مهمترین قسمت ذهن که نقش بسیار حساسی در نظریه روانکاوی دارد «ناخودآگاهی» است. ... به نظر «فروید»، قسمت اعظم رفتار ما به وسیله نیروهای هدایت می‌شوند که اصلاً از آنها آگاه نیستیم. این نیروهای ناآگاه عبارتند از «غریز»، «آرزوها»، «خواست‌ها» و غیره. ... تصورات و امیال سر کوفته و واپس زده، هیچ‌گاه از بین نمی‌روند و در ضمیر «ناخودآگاه» به بقای خود ادامه می‌دهند تا در هنگام مناسب به «خودآگاهی» راه یابند» (شفیع آبادی و دیگران، ۱۳۸۶: ۳۲).

بنابراین، انسان زمانی که ناکام می‌شود، این ناکامی هرگز از بین نمی‌رود؛<sup>۳</sup> بلکه در نتیجه دخالت «مکانیزم‌های دفاعی» که وظیفه ایجاد آرامش در «من» را دارند، به قسمت ناخودآگاه ذهن رانده می‌شود. در سال ۱۹۲۳ میلادی، «فروید» اصلاحاتی در نظریه فوق اعمال کرد و سه ساخت شخصیتی دیگری بر مبنای رشد و تکامل انسان از دوران کودکی تا پیری، به نام‌های «نهاد»، «خود» و «فرا خود» مطرح کرد.

«کم‌کم [با رشد کودک] «من» ایجاد می‌شود و نقش آن، روز به روز اهمیت بیشتری می‌یابد. «من» بدل به نماینده جهان برونی در برابر سائق‌های متحرک در درون نهاد می‌شود و به تدریج «اصل لذت‌جویی» نهاد را از اریکه قدرت به زیر می‌کشد و به جای آن «اصل واقعیت» را بر می‌نشانند. سعی آن بر این است که ضمن در نظر گرفتن توقعات خارجی، سائق‌ها (غرائز) را کنترل کند، تعارض‌های میان سائق‌های درونی را حل نماید و از اینکه برخی از تحریکات خارجی بیایند و سائق‌ها را بیدار کنند، جلوگیری کند. به گفته «فروید»، «من» در کار خود، از طریق توجه به تنش‌های ناشی از تحریکات درونی و برونی هدایت می‌شود» (موکی یلی، ۱۳۸۵: ۱۵). «من»، مجموع افکار و احساساتی است که شخص را از هستی فردی خویش و اینکه کیست و چیست، آگاه می‌سازد. «من» مجموع چیزهایی است که شخص از آن خود می‌داند. به علاوه «من» شامل سازمان عقاید، نگرش‌ها، ارزش‌ها و مسؤولیت‌های هر شخص است» (احمدوند، ۱۳۶۸: ۱۷). بنابراین، «اضطراب» و تنش را «من» تجربه می‌کند. «من» همیشه تحت سلطه و فشار «نهاد»، «فراخود» و «محدودیت‌های اجتماعی» است. «نهاد»،

بدون در نظر گرفتن اخلاقیات، سعی در ارضای امیال دارد و دنبال لذت‌جویی است. «فراخود» نیز، بدون در نظر گرفتن نیازهای «نهاد» و امکانات «من»، همیشه به دنبال آرمان‌گرایی و کمال‌جویی است. از طرف دیگر، «من» برای عملی کردن نیازهای «نهاد» و کمال‌جویی افراطی «فراخود»، با مانع دیگری به نام جامعه و «محدودیت‌های اجتماعی» مواجه است که امکان عملی شدن این نیازها و کمال‌جویی‌ها را دشوار می‌سازد. بنابراین، «من»، همیشه در اثر تعارض این سه عامل با «اضطراب» و تنش مواجه است؛ مگر زمانی که «من»، قوی و کامل باشد و توانایی هماهنگی بین این سه عامل و مانع را داشته باشد و بتواند با درایت و تدبیر، نیازهای «نهاد» و «فراخود» را با توجه به امکانات جامعه، همیشه در حد مطلوبی برآورده کند.

## ۲ - ۲ - اضطراب (Anxiety)

افراد، زمانی دستخوش «اضطراب» می‌شوند که بدانند ممکن است وجودشان و ارزش‌هایی را که به آن مرتبط کرده‌اند، نابود شود. «می» (May) (۱۹۵۸ میلادی) «اضطراب» را به این صورت تعریف کرد: آگاه شدن فرد از اینکه وجودش در حال نابودی است» (فیست، ۱۳۸۷: ۵۰). «اضطراب» به فرد هشدار می‌دهد که چیزی درون شخصیت، دچار اختلال گشته است. «اضطراب» موجب تنش در ارگانیزم می‌شود. و بنابراین، تبدیل به سایقی (مثل گرسنگی یا تشنگی) می‌شود که فرد را برای رفع کردن آن بر می‌انگیزد. این تنش باید کاهش یابد. «اضطراب» به فرد خبر می‌دهد که «خود» تهدید شده است و اگر اقدامی انجام ندهد، امکان دارد «خود» ساقط شود. «خود» چگونه می‌تواند از خودش محافظت یا دفاع کند؟ چند گزینه وجود دارد: گریختن از موقعیت تهدید کننده، جلوگیری از نیاز تکانشی که منبع خطر است یا اطاعت کردن از دستورات وجدان. اگر هیچ یک از روش‌های منطقی، مؤثر نباشند، امکان دارد فرد به مکانیسم‌های دفاعی متوسل شود که (در صورت استفاده مداوم) راهبردهای غیرمنطقی هستند که برای دفاع کردن از خود طراحی شده‌اند» (عظیمی، ۱۳۵۰: ۱۵۰). از آنجا که «سید قطب» و «شهریار» دو ادیب و متفکر بزرگ بودند، اضطرابی که در این بحث

مورد نظر است، اضطرابی است که در افراد «بهنجار» رخ می‌دهد؛ یعنی «در افراد بهنجار، بروز یک هیجان بسیار قوی، موجب اضمحلال (یا درهم شکستگی) کارکردهای روانی تفکر، سازماندهی و تمرکز می‌شود» (بلکمن، ۱۳۹۳: ۲۴). پس، در این نوع افراد، فقط برخی از «عملکردهای خود»<sup>۴</sup>، مثل تمرکز، حافظه، و تفکر بر هم می‌ریزد. این نوع «اضطراب» با اضطرابی که در افراد «روان پریش» و «روان رنجور» رخ می‌دهد و با یک هیجان و عاطفه ضعیف و جزئی، به آسانی سیستم «خود» را در این نوع افراد بر هم می‌زند و سبب بروز علائم بیماری روانی می‌شود، تفاوت دارد.

### ۲ - ۳ - مکانیزم‌های دفاعی (Defense Mechanisms)

«همان‌گونه که میکروب، سبب ناراحتی جسم می‌شود، احساس تقصیر و گناه، ارضاء نشدن امیال و نیازها نیز «استرس» (*Stress*) روانی به وجود می‌آورد و موجب احساس درونی رنج‌آور یا «تنش» (*Tension*) می‌گردد که تا برقراری مجدد «تعادل» (*Homeostasis*) تسکین نمی‌یابد. این کیفیت و حالت روانی، عامل شکل‌گیری واکنش‌های دفاعی شخصیت و فعال شدن «مکانیسم‌های دفاعی روان»، است» (احمدوند، ۱۳۶۸: ۲۷). «این مکانیزم‌های دفاعی، مورد استفاده همه ما انسان‌ها است، زیرا وجود آن برای بی‌اهمیت نشان دادن شکست‌ها و حمایت در برابر هیجان‌ها و اضطراب‌ها و... ضروری است؛ به همین سبب، اگر به گونه افراطی از آن‌ها استفاده نشود، آن‌ها «واکنش‌های سازشی عادی» به شمار می‌روند» (فروید، ۱۳۷۸: ۱۰). به طور خلاصه، «مکانیزم‌های دفاع روانی»، فعالیت‌های روانی هستند که «خودآگاه» یا «ناخودآگاه»، مضامین عاطفی غیر لذت بخش را که شامل «تفکر»، «احساس» و یا هر دوی آنها می‌شود، از قسمت «هوشیار» روان بیرون برده و به بخش «ناهشیار» روان منتقل می‌کنند. شایان ذکر است که «عاطفه» (*Affect*) شامل دو بخش «احساس» (*Sensation*) و فکر (*Thinking*) می‌شود و اصطلاحی روان‌تحلیلی برای یک «هیجان» (*Emotion*) خوشایند و یا ناخوشایند است.

### ۳- بخش تحلیلی

#### ۳ - ۱ - کودکی و زادگاه کودکی

این مضمون، از حالت ناکامی و یأس شاعر در زمان حال، شکل می‌گیرد و ذهن و روان

شاعر برای تسلی «خود» و ایجاد آرامش در آن، از ساز و کار «بازگشت موقت زمانی» (*Temporal regression*) استفاده می‌کند. «مکانیسم دیگری که مورد استفاده روان قرار می‌گیرد، «بازگشت» نام دارد که به اسامی دیگری نظیر «رجعت»، «برگشت»، «پناه به گذشته»، «سیر فقه‌رایی»، «کودک منشی»، «به قهقرا رفتن»، «به کار می‌رود» (احمدوند، ۱۳۶۸: ۱۱۰). «بروز هیجان‌ها با رجعت به حالات رفتاری نخستین در بیشتر کودکان و نوجوانان رایج است. البته گاهی هم بزرگسالان به حالات رفتاری نخستین بر می‌گردند» (هارلوک، ۱۳۹۱: ۲۴۵). مکانیسم «بازگشت» در دو مضمون شعری «سید قطب» و «شهریار» به عنوان یک ساز و کار اصلی و غالب به کار برده شده است و این دو مضمون عبارتند از: الف - بازگشت به دوران کودکی ب - بازگشت به زادگاه کودکی

#### الف - بازگشت به دوران کودکی

«سید قطب» به سبب دوری از سرزمین و زادگاه خویش، مشتاق بازگشت به خانه و گهواره است؛ گهواره‌ای که کودکی خود را در آن با نشاط و چابکی سپری کرده است: «إِذَا مَا ذَكَرْتُ زَمَانًا تَقَصَّيْتُ / بَدِيعَ الرُّسُومِ جَمِيلِ الْأَثَرِ / تَرَاءَى لِنَفْسِي عَهْدُ الصَّغْرِ / فَتَشْتَأَقُ نَفْسِي لِعَهْدِ الصَّغْرِ / لِعَهْدِ الرِّضَا وَعَهْدِ السُّجُورِ / وَعَهْدِ الصَّفَاءِ الْقَلِيلِ الْكَدْرِ / أَنَامُ وَأُصْحُو عَلَى مَا أَشَأْتُ / ءُ طَرُوبَ الْفُؤَادِ قَرِيرَ النَّظَرِ» (قطب، ۱۹۸۹: ۷۳). «آنگاه که روزگار سپری شده را به خاطر می‌آورم / روزگاری که خاطره‌های تازه و زیبا دارد / دوره کودکی، برایم نمایان می‌شود / پس دلم هوای دوره کودکی می‌کند / دوره دل خوشی و شادی / و دوره صفایی که رنجش آن کم بود / بدلخواه خوابیده و بیدار می‌شدم / دلم شاد بود و دیده‌ام خوشحال». دوران کودکی برای «شهریار»، در واقع یاد خاطره و تکرار آن است به طوری که یکی از دغدغه‌های ذهنی او است و برای همین، هنگام بازگویی آن، تمام لحظه‌ها و مکان‌ها را به تصویر می‌کشد و با قدرت هنری خود، آن دوران شیرین را مانند یک فیلم یا نمایش، جلوی دیده هر خواننده‌ای مجسم و زنده می‌کند: «قَارِي نَنَّهُ كِنَجَه نَاغِيل دِينَدَه / كُولَك قَالَخِيْب، قَاب بَا جَانِي دُونَدَه / قُورِد كِنَجِينِن شَنَكْلِيْسِين يِينَدَه / مَن قَايْدِيْب بِيْرَدَه اوشَاق اُولِيْدِيْم / بِيْر گُول آچِيْب، اؤْنْدَان سُوْرَا سُوْلِيْدِيْم / عَمَه جَانِيْن بَال بِلَلَه سِيْن يِيْهَرْدِيْم / سُونْدَان دُوْرُوب اوس

دُونومی گیه‌ردیم / باخچالاردا تیرینگنی دییه‌ردیم / آی نُوزومی اُو اُزدرن گونلریم / آغاچ مینوب آت گزدرن گونلریم» (شهریار، ۱۳۸۷: ۳۶-۳۷). «یادش بخیر» مادر بزرگ شبانگاه قصه می‌گفت / و باد و بوران، غوغا کرده و در و دیوار را در هم می‌کوبید / و گرگ، بچه بز، سنگول را می‌خورد / ای کاش، من دوباره طفل می‌شدم / و جوانه زده و سپس می‌پژمردم / لقمه عسل «عمه جان» را می‌خوردم / و لباس رو اندازم را پوشیده / و در باغ‌ها نغمه سرایی می‌کردم / آخ! یاد باد آن روزهایی که خودم را لوس می‌کردم! / روزهایی که سوار بر تکه چوبی شده و اسب می‌تختم!»

«در دوران کودکی، آرزوها و امیال سهل‌الوصول‌ترند و از اقناع بیشتری برخوردارند؛ بنابراین فرد از واقعیت‌ها و حقایق تلخ کنونی، عقب‌نشینی کرده و به موقعیت و زمان کودکی خود، رجعت می‌نماید. فردی که از این مکانیسم استفاده می‌کند، معتقد است که قادر به حل مشکلات و نابسامانی‌های خود نیست و به خاطر می‌آورد که وقتی کودکی بیش نبود رفتاری شاداب‌تر و موفقیت‌آمیزتر داشت و لزوماً از خود می‌پرسد که چرا به آن زمانه شادی و پیروزی برنگردد؟ از این رو جوانان به دوران کودکی خود که دلپذیر و شاد بوده، بازگشت می‌کنند. همچنین افراد مسن نیز، به دوران جوانی و کودکی خود پناهنده می‌شوند» (احمدوند، ۱۳۶۸: ۱۱۱).

### ب - بازگشت به زادگاه کودکی

«احساس غربت، یک حالت هیجانی، انگیزشی و شناختی پیچیده است که حاکی از غمگینی، تمایل به بازگشت به خانه و درماندگی ناشی از تفکر درباره خانه است. و واکنش‌هایی در مقابل جدایی افراد مورد علاقه و مکانهای آشنا را نیز در بر می‌گیرد» (Archer, 1998: P. 407). «سید قطب» نیز از وطن خود، مدتی دور افتاده بود. او، در سال ۱۹۴۸ میلادی، به همراه گروهی علمی از طرف وزارت معارف مصر برای کسب تخصص در زمینه تربیت و اصول برنامه ریزی درسی به آمریکا فرستاده شد (الخزامی، ۲۰۱۰: ۲۳) و طبیعی است که دور از وطن، دچار حس دل‌تنگی شود و حسرت بازگشت به مصر و روستایش را بخورد؛ روستایی که گهواره آرزوها و رؤیاهای اوست: «مَهْدُ الرَّجَاءِ وَمَهْبَطُ الْأَحْلَامِ / وَطَنِي عَلَيْكَ تَحِيَّتِي وَسَلَامِي / يَا رَيْفُ فَيْكَ مِنَ الْخُلُودِ إِثَارَةٌ / تَنْسَابُ



فِي خَلْدِي وَأَوْهَامِي / وَتَرَدُّ إِحْسَاسِي إِلَيْكَ إِذَا خَلَّتْ / نَفْسِي إِلَى الْأَمَالِ وَالْآلَامِ (قطب، ۱۹۸۹: ۸۳). «ای گهواره امید و نشیمن گاه آرزو/ ای سرزمینم، سلام و درود من بر تو باد/ ای روستا، تو انگیزه جاودانی هستی/ که در ذهن و روانم می‌خلد/ روح و روان مرا به سوی خود می‌کشانی، بدانگه که/ با آرزوها و غم‌هایم خلوت می‌کنم». «شهریار» مانند «سید قطب» از کشور خود دور نیفتاده بود بنابراین، فقط حس بازگشت به روستا و طبیعت سحرآمیزش را دارد. وی، به هنگام سخن از روستا و ابراز حسرت و شوق سوزناک برای روزهای سپری شده در آنجا، به یاد طبیعت و زیبایی‌های آن می‌افتد و با زبانی موشکافانه و سحرآمیز، آن را وصف می‌کند: «حیدربابا، داغین داشین سره‌سی / کهلپیک‌لر اؤخور، دالیسیندا قره‌سی / قوزولارین آغی، بوزی، قره‌سی / بیر گنئیدیدیم داغ دره‌لر اوزونی / اؤخویدیدیم چوبان قیتر قوزونی» (شهریار، ۱۳۸۷: ۳۴). «حیدربابا، زنجیره کوه‌ها و سنگ‌ها/ کبک‌ها نغمه می‌سرایند و پشت‌شان جوجه‌ها/ بره‌های سفید و خاکستری و سیاه/ ای کاش، دوباره به آغوش کوه‌ها و دره‌ها بروم/ و در آنجا ترانه «چوبان قیتر قوزونی»، [نام ترانه محلی] را بخوانم». «بازگشت زمانی»، که در ادبیات از آن بیشتر تحت عنوان «نوستالژی» یاد می‌شود، عبارت است از برگشت به دوره‌های امن‌تر و خوشایندتر زندگی، به سبب دلسردی و یأس از زمان حال. این پدیده، ممکن است با بروز رفتارهای مربوط به دوران امن‌تر گذشته نیز همراه باشد. برای مثال، وقتی جوانی برای اولین بار، از خانه و کانون گرم خانواده دور می‌شود، ممکن است تاب دوری را نیاورد و به خانه برگشته و خود را در آغوش پدر و مادر بیندازد. اما در شعر «سید قطب» و «شهریار»، این فرایند به شکل احساس حسرت و دلتنگی، بیشتر برای دوره‌های کودکی و حوادث و خاطرات شیرین مربوط به آن، و نیز مکان‌های مربوط به آن دوران که سرشار از خاطرات خوب بوده‌اند، بروز می‌کند. ممکن است این مکانیزم، چنان روح و روان شاعر را تسخیر کرده باشد که نتواند ذهن و فکر خود را از آن رهایی دهد، که این حالت به تنهایی، انزوا، خیال‌بافی و توهم منجر شود.

### ۳-۲- مضمون عشق

«عشق در ادب رمانتیک، دارای مقام ویژه‌ای است و از علایق جسمانی فراتر رفته،

نوعی اتحاد ارواح به شمار می‌رود که بر اساس طرحی آسمانی مقدر شده است» (ترحینی، ۱۹۹۵: ۱۱۴). در این بحث، عشق به معنای یک نیاز که بر اساس بلوغ و رشد ذهنی، به وجود می‌آید و باعث دلدادگی و شیفتگی می‌شود، و همه کم و بیش آن را تجربه می‌کنند، مورد نظر نیست؛ بلکه منظور عشقی است که به دلیل ناکامی، ماهیت و شکل اصلی خود را از دست داده و به شکل عشق فرا زمینی و عرفانی درآمده است تا ناکامی در عشق زمینی را جبران نماید. در اصطلاح روانشناسی به این مکانیزم روانی، «تصعید» (*Sublimation*) گفته می‌شود. «این مکانیزم نیز با اصطلاحات دیگری از قبیل «برتری ساختن»، «تصفیه»، «متجلی ساختن»، «به تعادل رساندن» و امثال اینها به کار برده می‌شود» (فروید، ۱۳۸۷: ۸۹). «چون تمایلات واپس زده، طبق اصول روانکاوی به هیچ روی به فراموشی نمی‌گیرند و یا بدون فعالیت در عمق خودآگاه، راکد نمی‌مانند و دستخوش نیستی نمی‌گردند؛ از این رو، به عناوین گوناگون برای راه یافتن به خودآگاه و فریفتن «او» تلاش می‌کنند و با صورتی دگرگون، دوباره رخ می‌نمایند. یکی از صور رخ نمودن و جلوه‌گری این تمایلات، توسط مکانیزم روانی «تصعید» انجام می‌گیرد. سلامت روانی هر شخص به توانایی و قدرت «تصعید» وابسته است و هر قدر این توانش زیادتر باشد، سلامت زندگی عاطفی نیز زیادتر است» (احمدوند، ۱۳۶۸: ۱۵۴). به بیانی دیگر، شاعر به دلیل ناکامی در رسیدن به معشوق، آشفته‌گی خود را با فراموشی معشوق (عامل تنش) و پرداختن به موضوعی عالی‌تر (عامل تسکین) که مورد پسند جامعه نیز هست، تسکین می‌دهد. چه بسا، اگر این ناکامی وجود نداشت و شاعر به کام دل خود می‌رسید، در زمینه عشق زمینی نیز، شعر نمی‌گفت. «سید قطب» که دچار شکست عشقی شده بود، ارزش و مقام عشق را تعالی داده و آن را تا حد خدایی به اوج می‌رساند: «مَآذَا صَنَعَتْ بَعَالَمِي وَخَوَاطِرِي / لَمَّا لَقَيْتُكَ كَالْخِيَالِ السَّامِي / أَفَأَنْتِ سَاحِرَةٌ تَصَوِّغُ مِنَ الدُّجَى / نَوْرًا وَتَبْعُثُ فِي الْحَيَاةِ حُطَامِي / وَتُحِيلُ صَمَّ الْقَافِرَاتِ نَوَابِضًا / بِالزَّهْرِ وَالْأَمَالِ وَالْإِهَامِ / وَتُجَمِّلُ الدُّنْيَا وَتَخْلُقُ عَالَمًا / لِلنُّخْلِ فِيهِ مَدَارِجٌ وَ مَسَامٍ / اللَّهُ أَوْ فَالْحُبُّ فَهُوَ ظِلَالُهُ / فِي عَالَمِ الْأَوْهَامِ وَالْأَفْهَامِ» (قطب، ۱۹۸۹: ۱۶۳). «تو با دنیا و آرزوهای من چه کردی / آن زمان که مانند خیال اوج گرفته بودی / آیا تو جادوگری هستی که تاریکی را / روشن نموده و به

ناکامی‌های من امید و زندگی می‌بخشد/ و زمین‌های خشک و خالی را پر از نبض/ گل و آرزو و رویا می‌کند/ (جادوگری که) دنیا را زیبا می‌کند و جهانی می‌سازد/ که در آن برای جاودان شدن، امیدی است/ خدا عشق است یا عشق سایه خداست/ در دنیای فکر و خیال». «شهریار» نیز، به دلیل ناکامی در رسیدن به معشوق زمینی، عشق را جلوه‌ای از خداوند می‌داند و با پرداختن به چنین عشقی، درد ناکامی خود را تسلی می‌دهد: *آلاهیندان سنن قُورخماییب اُولسان ترسا/ قُورخورام مندّه دُونوب دین مسیحایه گلیم/ شیخ صنعان کیمی دُونقوز اوتاریب ایللرجه/ سنی بیر گُورمک اوچون معبد ترسایه گلیم/ یوخ صنم! آنلامادیم، آنلامادیم، حاشا من/ بوراخیب مسجدمی، سنله کلیسایه گلیم! گل چیخاق طور تجلایه، سنن اُول جلوه طور/ من ده موساکیمی، اُول طوره تجلایه گلیم* (شهریار، ۱۳۷۸: ۱۱۸). «گر ز خدایت حذر نکنی و شوی ترسا/ ترسم آن است که من نیز شوم در دین مسیحا/ چو شیخ صنعان سال‌ها باشم شبان/ بهر دیدارت می‌آیم به معبد ترسا ناگهان/ نه نگار! توبه خدایا، توبه خدایا، هرگز مبادا/ ترک مسجد گویم و با تو در آیم به کلیسا!/ بیا عزم طور کرده و در کوه شو نمایان/ موسی‌وار من نیز تجلیات را نگران». بنابراین، «سید قطب» و «شهریار» با استفاده از این «مکانیزم دفاعی» که یکی از سازگارترین و اخلاقی‌ترین «ساز و کارهای دفاع روانی» به شمار می‌آید، غرق در عزلت و تباهی نشده‌اند؛ بلکه برعکس، روح و روان آنها نیز اعتلاء یافته و از عشق زمینی و مادی به سوی عشق فرا زمینی و الهی پر کشیده است و بدین ترتیب، ساختار شخصیت روانی آنها نیز متعالی شده است.

### ۳-۳ - مضمون رثاء

درگذشت یکی از عزیزان و بستگان که خاطرات زیادی از او در ذهن نقش بسته است، باعث غم و اندوه می‌شود. در نتیجه این امر، ذهن انسان برای آرامش انسان از مکانیزم دفاعی «هماندسازی با شیء (شخص) از دست رفته» (*with The Lost Object Identification*) استفاده می‌کند. بدین ترتیب که، «زمانی که شما نمی‌توانید درد و رنج ناشی از سوگ را احساس کنید، آن وقت بعضی از ویژگی‌های منتسب به شخص عزیزی را که از دست داده‌اید، احیا می‌کنید. اگر چنانچه شما یاد و خاطره متوفی را در ذهن خود، زنده نگه دارید و هرگز سوگواری نکنید،

در این صورت مبتلا به «سوغ پایدار پاتولوژیک» هستید» (بلکمن، ۱۳۹۳: ۸۴). در دیوان «سید قطب» رثایی در سوگ عزیزانش، یافت نشد. اما، یک رثاء در مرگ گربه‌اش، نُؤسَة سروده که از محتوای آن می‌توان دریافت که دو ساز و کار دفاعی «جاندار پنداری» و «جابجایی» (*Displacement*) در آن به کار رفته است. «جاندار پنداری» به معنای «دادن ویژگی‌های انسانی به موجودات غیر انسانی، به منظور حراست از تضعیف نشدن موجودیت انسانی خود است. به طور مثال وقتی شخصی تندیس حیوانی را استحمام می‌کند یا با گیاهانش درد دل می‌کند، و یا با اجاق گاز خانه مشاجره می‌کند، از این مکانیزم استفاده می‌کند» (بلکمن، ۱۳۹۳: ۶۰). در مکانیزم «جاندار پنداری»، شاعر با دادن ویژگی‌های انسانی مانند دوست و همنشین و... به گربه خود با او درد و دل می‌کند تا تخلیه عاطفی شود. در واقع، این حیوان، نزد «سید قطب» به منزله دوست یا کودکی بی‌گناه است که پیوسته همدم شاعر بوده و او را مورد لطف و نوازش قرار می‌داده است. «سید قطب»، هنگام تنهایی با نُؤسَة به گفت و گو می‌نشست و از میان انسان‌های دوست‌نما و زمانه جفاکار، این حیوان را بهترین رفیق می‌یافته است. اکنون که این دوست پاک و بی‌ریا ترکش نموده، غمناک است: «أَغْمِضِي عَيْنِي قَدْ آنَ الْأَوَانُ / وَدَعِينِي نَهْبَةً لِلشَّحْنِ / وَأَمْنِي دُنْيَاكَ فِي آتِي الزَّمَانِ / وَدَعِينِي لُعبَةً لِلزَّمَنِ... / أَنَا يَا نُؤسَةَ وَالْعَهْدُ قَرِيبٌ / مُوحِشُ النَّفْسِ شَحِيًّا لِلْمَغِيبِ / مَوْضِعُ الصَّاحِبِ وَالطِّفْلِ الْحَبِيبِ / قَدْ خَلَا فِي ذَلِكَ الْقَلْبِ الْعَرِيبِ» (قطب، ۱۹۸۹: ۲۷۱). «چشمانت را ببند، همانا وقت مرگ فرا رسیده است / و بگذار من، تاراج غم و اندوه شوم / و دنیا را برای آیندگان واگذار / و بگذار من بازیچه زمانه شوم / ... من ای نؤسه، در حالی که مرگم نزدیک است / تنها هستم و در غیاب تو غمگینم / اینک (با مرگ تو) جای همنشین و کودک دوست داشتنی / در این دل تنهای من، خالی گشته است». البته، «سید قطب» بیشتر برای خود غمگین است و از زبان این گربه، شرح حال خود را بیان می‌کند.

اما، در مکانیزم دفاعی «جابجایی»، «می‌توان گفت که احساس هیجان از جایگاه یا موضوع اصلی، به جایگاه یا موضوع دیگری منتقل می‌شود، یا حالت روانی و عاطفی از فرد اصلی به فرد دیگر، انتقال می‌یابد. در دفاع روانی از طریق جابجا سازی، اغلب یک

احساس عاطفی، خشونت یا تخیل از کسی یا چیزی که مبدا بوده است: به شخص یا چیز دیگری منتقل شده، باعث تخلیه عواطف بر اشخاص یا اشیا بی طرف و بی تاثیر می گردد» (فروید، ۱۳۷۸: ۵۲). در این مضمون نیز، مسأله چنین است. مخاطب اصلی شاعر، در واقع، فرد دیگری است و دلش از جای دیگری پر است اما، از آنجا که شاعر به این شخص یا شیء<sup>۵</sup> دسترسی نداشته (به علت قدرت آن) تا به طور مستقیم حرف دل خود را با او بگوید، اینک عواطفش را بی آنکه خودش متوجه اصل مسأله و عامل ناراحتی شود، با جابجایی از آن شخص، به گربه انتقال داده است تا به نوعی آرام گیرد. همانگونه که ذکر شد، روان انسان در غم از دست دادن عزیزان، که منجر به تنش و تکانه‌های عاطفی ناخوشایند در «من» می شود، از مکانیزم دفاعی «همانند سازی با شیء (شخص) از دست رفته» استفاده می کند. «برابرسازی یا مطابقت، عبارت است از وابستگی ناخودآگاه به شخصی دیگر، یا یکی تصور کردن خود با خصوصیات فردی دیگر. در برابر سازی، شخص، ناخودآگاه رفتار دیگری را الگو قرار داده و از آن تقلید می کند. در واقع، این اتفاق به عمد رخ نمی دهد؛ بلکه همچون دیگر مکانیزم‌های روانی، به ناخودآگاه بر می گردد» (فروید، ۱۳۸۷: ۳۹). «شهریار» نیز، در لحظهٔ رثای مادر بزرگ خود «خان ننه»، با استفاده از همین ساز و کار روانی، «خان ننه» و تمام مهربانی‌ها و خونگرمی‌های او را به دلیل تاثیر عمیق روحی و احساس یکی شدن، در درون خود مجسم کرده است، گویی که او و «خان ننه» یک روح بودند در دو بدن: «خان ننه، جانیم، نُولیدی / سنی بیره من تاپایدیم / اُو آياقلار اوسته بیره / دُشه نيب بير آغلايایدیم / قُولی حلقه سالمیش، ایپ تک / اُو آياغی باغلیایدیم / که داهای گئد نیمه ایدین / ... خان ننه، آمان نُولیدی / بیر اوشاخلیغی تاپایدیم / بیره من سنه چاتایدیم / سنینن قوجاقلاشایدیم / یئینیدن اوشاق اولورکن / قوجاغوندا بیر یاتایدیم / ائله بیر بهشت اولورسا / داهای من نُوز آلاهیمدان / باشقا بیر شیئی ایستمزیم» (شهریار، ۱۳۸۷: ۱۹۵). «خان ننه، عمر من، چه می شد / بار دیگر تو را پیدا می کردم / و خودم را دوباره به روی پاهایت / انداخته و اشک می ریختم / دستهایم را مانند طناب، حلقه کرده / و پای تو را می بستم / که دیگر یارای رفتن نتوانی / خان ننه، چه می شد اگر / کودکی را پیدا کرده / و دوباره به تو می رسیدم / و با تو هم آغوش می گشتم / و از نو، کودک

شده/ و در آغوش می‌غنودم/ اگر امکان چنین بهشتی باشد/ دیگر من از خدای خود/ چیز دیگری نمی‌خواستم». آن‌گونه که از این اشعار نمایان است، «شهریار» با «هماندسازی» خود (از لحاظ روحی - روانی) با مادر بزرگ عزیزی که همیشه در دوران کودکی، همراه و همدم او بود و از لحاظ عاطفی در او تاثیر زیادی داشت، غم خود را تسلی می‌دهد. به عبارت دیگر، «شهریار» به هنگام سرایش این چکامه، غرق در خاطرات خوش با «خان‌ننه» بوده، و او را با تمام خصوصیات مثبت و اخلاق نیکویش در درون خود تجسم کرده است و نوعی احساس یکی بودن عاطفی و میل به یکی شدن با او را دارد. در این مضمون، علاوه بر مکانیزم «هماندسازی» (*Identification*) و «بازگشت» سازوکار «درون‌فکنی» (*Introjection*) که مقدمه «هماندسازی» نیز هست، استفاده شده است. «درون‌فکنی مخصوصاً وقتی پدید می‌آید که ما چیزی را که دوست داریم از دست می‌دهیم. در این مورد ما «صورت ذهنی» (*Image*) چیزی از دست داده را، جذب روان خود می‌کنیم و آن را به عنوان جزئی از «من» خود می‌پذیریم» (احمدوند، ۱۳۶۸: ۱۳۵).

سبک زندگی در محیط کودکی «شهریار»، چنین بود که پدر و مادر، مشغول کارهای خانه، دامداری، کشاورزی و... بودند و نگهداری از بچه‌ها، بیشتر بر عهده مادر بزرگ‌ها بود. علاوه بر این، به سبب نوعی احساس رغبت به نوۀ اول و البته پسر در این محیط، «خان‌ننه» همیشه مونس و همدم «شهریار» کودک بود و اکنون در غیاب او که تأثیر عمیق عاطفی در ذهن و روان «شهریار» گذاشت، شاعر با «هماند سازی» و ادغام دو جسم در یک روح، خود را تسلی می‌دهد: چرا که «هماند سازی ابتدایی - یا بنیانی‌ترین پیوند عاطفی با یک فرد - می‌تواند به عنوان شکلی از اختلاط شفاهی و کوششی برای وحدت با دیگری به منظور طرد و انکار اضطراب، ضمن مشارکت جستن در یک موجودیت گسترده‌تر، در نظر گرفته شود» (موکی یلی، ۱۳۸۵: ۲۸). شاید به همین دلیل است که زیباترین و صادقانه‌ترین رثاء در دیوان «شهریار»، برای «خان‌ننه» سروده شده است. «هماند سازی»، فقط هنگام از دست دادن عزیزان انجام نمی‌گیرد؛ بلکه «این برابر سازی در سال‌های پس از کودکی شدت می‌یابد و او اشخاص و شرایط بیشتری را به عنوان الگو می‌پذیرد؛ زیرا شخص، با گذشت زمان، موقعیت‌های مختلفی را محک می‌زند

و از همسانی‌های گوناگون به رضایت خاطر بیشتری می‌رسد. لازم به ذکر است که برابرسازی، به ندرت به طور کامل انجام می‌گیرد، زیرا فرد، تمام شخصیت مورد نظرش را در خود جای نمی‌دهد؛ بلکه صفات مورد نیاز و مطلوب خود را انتخاب کرده و خود را با آن‌ها هماهنگ می‌سازد» (فروید، ۱۳۸۷: ۴۰). از آنجا که «شهریار»، دوران کودکی خود را در کنار «خان‌ننه» سپری کرده بود، بسیاری از صفات و رفتارهای نیکوی «خان‌ننه» را در خود، «درونی سازی» کرده بوده است. یکی از این ارزش‌ها، اعتقادات مذهبی عمیق «خان‌ننه» بود که بعد از «یکسان سازی» در ذهن و روان «شهریار» کودک، «شهریار» بزرگ و سالخورده در چکامه‌هایی جاودانه، آن‌ها را به تصویر کشید. «این مکانیسم برای رشد «من» و «فوق من» بسیار حائز اهمیت است؛ زیرا شخصی که به نحو موفقیت آمیزی خود را با شخص دیگری همانند کرده است، اعمال و رفتارش شباهت زیادی با رفتار و سلوک آن شخص پیدا خواهد کرد و ارزش‌ها، معتقدات و رسوم وی را مورد پذیرش قرار خواهد داد» (احمدوند، ۱۳۶۸: ۶۹-۷۰). بنابراین، این سازوکار بر رفتار شاعر نیز، تاثیر مثبت نهاده است. از نکات قابل توجه این است که «شهریار» این رثاء را در سن هفتاد سالگی سروده (رجوع شود به: شهریار، ۱۳۸۷: ۱۹۴) و با یاد «خان‌ننه» و خوشی‌های آن دوران، خاطر حزین خود را آرام کرده است.

### ۳-۴ - پیری و یاد مرگ

«غالباً در بزرگسالان، اصلی‌ترین ساز و کارهای دفاعی، «واپس‌زنی» (*Repression*) و «جداسازی عواطف» (*Isolation of affect*) است. طبق نظر «سی. برنز» (*C. Brans*) (۱۹۸۲ میلادی)، عواطف از دو جزء مهم تشکیل شده است: احساس و فکر. احساسات می‌توانند لذت بخش یا غیر لذت بخش باشند و افکار نیز، می‌توانند خودآگاه یا ناخودآگاه باشند. اصطلاح «واپس زنی» فرایندی است که روان، در موقعیت‌های ناگوار به طور خودکار، محتوای تفکر را (از یک عاطفه) به بیرون از حیطه خودآگاهی می‌راند. «جداسازی» نیز اشاره به آن نوع فعالیت روانی دارد که احساس را به خارج از حیطه آگاهی می‌راند، و اساساً شامل افکار نمی‌شود. بنابراین، به طور کلی، می‌توان گفت سایر

دفاع‌ها، نوعی ساز و برگ‌های دفاعی کمکی هستند که «واپس زنی»، «جداسازی» و یا هر دوی آنها، این ساز و برگ‌ها را پشتیبانی می‌کنند» (بلکمن، ۱۳۹۳: ۲۹). با توجه به اینکه، عواطف (چه خوشایند و چه ناخوشایند) از دو جزء احساس و تفکر ساخته شده است؛ مسأله پیری و یاد مرگ نیز می‌تواند به عنوان یک عاطفه یا هیجان ناخوشایند، تلقی گردد که روان شاعر برای جلوگیری از تنش و نگرانی، اقدام به «جداسازی» می‌کند؛ یعنی محتوای احساسی را از عاطفه جدا می‌کند و فقط محتوای فکری می‌ماند؛ چرا که محتوای احساسی، باعث رنجش خاطر می‌گردد.

«سید قطب»، در وصف عمری که در آشفتگی و برخلاف مراد سپری شد، می‌گوید: «مَضَى مِنَ الْعُمْرِ أَغْلَى اللَّبَابِ / فَلَسْتُ آسٍ لِغَالٍ / مَضَى مِنَ الْعُمْرِ مَا يَسْتَطَابُ / مِنْ بَهْجَةٍ أَوْ جَمَالٍ / مَضَى كَمَا جَاءَ عَهْدُ الشَّبَابِ / عَهْدُ السُّمْنِيِّ وَالْخِيَالِ / وَضَاعَ فِي غَمْرَةٍ وَأَضْطَرَابٍ / وَمَرَّ دُونَ احْتِفَالٍ» (قطب، ۱۹۸۹: ۶۶). «با ارزش‌ترین دوره زندگی، سپری شد/ پس دیگر اندوه این چیز با ارزش را نمی‌خورم/ خوش‌ترین لحظات زندگی، گذشت/ که شادی و زیبایی بود/ دوره جوانی، همانگونه که آمده بود، سپری شد/ دوره آرزوها و خیال/ عمرم در آشفتگی و پریشانی، سپری شد/ و بدون لذت بردن، روی گرداند و رفت». او در چکامه‌ای دیگر، اشاره می‌کند که دیگر آخر کار است و چاره‌ای جز پذیرش مرگ و تسلیم شدن در برابر آن نیست؛ در حالی که آرزوها، همچنان ناکام ماند: «انْتَهَيْنَا قَدْ مَضَى السَّمَاوِيُّ جَمِيعاً وَمَضِينَا / انْتَهَيْنَا لَمْ نَعُدْ نَسْأَلُ أَيَّانَ وَأَيَّنَا / أَوْ نَمُدُّ الْيَوْمَ لِلْأَحْلَامِ وَالْأَوْهَامِ عَيْنَا / انْطَوَى الْخُلْمُ الَّذِي لَاحَ زَمَاناً وَانْطَوَيْنَا / وَيَدُ الدَّهْرِ تَمَشَّتْ تُسَبِّلُ السِّتْرَ عَلَيْنَا» (همان: ۲۲۲). «به پایان رسیدیم. همانا گذشته، سپری شد و عمر همه ما به سر رسید/ به پایان رسیدیم و دیگر نمی‌پرسیم که کی و کجا؟/ و دیگر سراغی از آرزوها و رؤیایها نمی‌گیریم/ رؤیایی که زمانی درخشید، خاموش شد و ما نیز در هم پیچیدیم/ و دست روزگار به راه افتاد و نقاب مرگ را بر ما فکند». «شهریار» مرگ را حقیقتی می‌داند که در دنیا به هیچ کس رحم نمی‌کند و میان فقیر و ثروتمند و پیر و جوان فرقی نمی‌گذارد: «دُونِيَا بُوْ شَاهِدِي، بُوْ كِدَا، قَانِمِيُوبُ / اَيْنِدِيَه تَكْ بِيْر كَسَه اَلْدَانِمِيُوبُ / هِنِجْ بِيْر چِيرَاغ، صُوبَحَه قَدَر يَانِمِيُوبُ / بَاشْ اَلْتِي مِيْزْ گَاه اَلچَاقَدِي، گَاه اَوْجَا / نُؤَلُومُ بَاخْمِيْر جَوَانْدِي بُو يَا قُوجَا» (شهریار، ۱۳۸۷: ۸۵). «دنیا سرش نمی‌شود که این فرد شاه



است یا گدا/ تاکنون، فریب کسی را نخورده/ هیچ چراغی تا صبح، فروخته نمانده/ زندگانی، همواره نشیب و فراز دارد / مرگ را باکی نیست که این فرد جوان است یا پیر».

علاوه بر سازوکار «جداسازی»، روان این دو شاعر هم‌زمان دو مکانیزم دفاعی «تعقل» (*Intellectualization*) و «هنجارسازی» (*Normalization*) را نیز به کار برده است. «محدود ساختن عواطف و احساسات به وسیله قطع توجه عاطفی در برابر موقعیت‌های آزار دهنده و مضر، توسط مکانیزم «تعقل» انجام می‌گیرد. به طور مثال، غم مرگ عزیزان با گفتن جملاتی چون «عمرش به این دنیا نبود» یا «به هنگام مرگ چهره‌ای کاملاً نورانی داشت» و یا «بدون هیچ دردی، جان سپرد» تسکین می‌یابد» (فروید، ۱۳۸۷: ۱۲۵).

«هنجارسازی» نیز، بدین‌گونه تعریف می‌شود: «از آن جا که پذیرش هر نوع اختلال هیجانی، باعث نگرانی شما می‌شود، لذا به خود دلداری می‌دهید که هیچ چیز ناراحت کننده‌ای در زندگی شما وجود ندارد، و فراز و نشیب‌هایی که با آنها مواجه می‌شوید، در واقع همان تجارب معمولی هستند که در زندگی هر کسی وجود دارد (بلکمن، ۱۳۹۳: ۱۳۳). عباراتی مانند: «پس اندوه این چیز با ارزش را نمی‌خورم» و «جوانی همانگونه که آمده بود، سپری شد»، در شعر «سید قطب» و مفاهیمی مانند «هیچ چراغی تا صبح فروخته نمانده است» و «زندگانی همواره نشیب و فراز دارد»، در شعر «شهریار» به خوبی، بیانگر کاربرد این دو نوع مکانیزمند.

«شهریار»، وقتی نشانه‌های پیری را در خود می‌بیند، چنین حکیمانه واکنش نشان می‌دهد که اگر انسان، روح هنری داشته باشد، روان و دلش، همیشه جوان خواهد ماند و فقط جسمش پیر و فرتوت می‌شود: «آینایا باخاندا گوردوم سَقَقَلِیْمَه دَن دُوشُوبَدِی / مَن کِی چوخ قُوجالما میشام بیلْمیرَم نَدَن دُوشُوبَدِی / هُنر اُولسا روح جواندیر هَلَه - هَلَه دوشگون اُولماز / اُونداکی گوردون دوشوبسن، بُو نَفیر بَدَن دُوشُوبَدِی» (شهریار، ۱۳۸۷: ۱۶۰). «در آینه دیدم که بر موهای صورتم برف افتاده است/ من که زیاد پیر و ناتوان نگشته‌ام، علت این سفیدی چیست؟/ اگر انسان هنرمند باشد، روح و روان آدمی، جوان است و به این زودی پیر و فرتوت نمی‌شود/ و اگر زمانی دیدی که پیر شده‌ای، این جسم فرتوت و بی‌ارزش است که پیر شده است». در این چند بیت، «شهریار» علاوه بر سازوکار «تصعید»،

«جداسازی»، «تعقل» و «هنجارسازی»، از «کوچک‌نمایی» (*Minimization*) نیز استفاده کرده است. «کوچک‌نمایی»، یعنی «شما از واقعیت‌های دردناک زندگی خود، آگاهی دارید اما اهمیت کمتری به آن واقعیت‌ها می‌دهید. گاهی به محض بروز یک اتفاق ناگوار، ممکن است این جمله را گفته باشید که «چندان مهم نیست»، ارزش ناراحت شدن ندارد» (بلکمن، ۱۳۹۳: ۱۳۷). مضمون «اگر انسان هنرمند باشد، روح و روان آدمی جوان است و به این زودی پیر و فرتوت نمی‌شود/ و اگر زمانی دیدی که پیر شده‌ای، این جسمت است که پیر گشته است» دال بر این نوع دفاع روانی است.

در پایان، لازم به ذکر است که برخی از مضامین مشترک مانند «طبیعت» به دلیل طولانی شدن بحث، مورد تطبیق روانشناختی واقع نشد.

#### ۴- نتیجه‌گیری

۱- آثار ادبی را با نگرش‌های مختلفی مانند دیدگاه جامعه‌شناختی، تاریخی، اجتماعی، ادبی، روانشناختی و... می‌توان واکاوی کرد. از آنجا که شعر، زائیده‌ی روان آدمی و بیانگر احساس‌ها، ناکامی‌ها، آرزوها و رفتارهای شاعر است، با نقد روانشناختی آن می‌توان به روان شاعر پی برد و رفتار و شخصیت وی را تحلیل نمود.

۲- در شعر «سید قطب» و دیوان ترکی «شهریار»، مضامین مشترکی مانند خاطرات دوران کودکی، زادگاه کودکی، عشق، رثاء و... دیده می‌شود. از این داده‌های شعری مشترک، می‌توان برای تطبیق روانشناختی شخصیت دو شاعر با تکیه بر مکانیزم‌های دفاعی روان، استفاده نمود.

۳- «شهریار» و «سید قطب»، به دلایل مختلف شخصی، سیاسی - اجتماعی و... مانند هر انسان عادی، دچار آزرده‌گی شده‌اند. این آزرده‌گی، موجب برهم زدن آرامش «من» این دو شاعر شده است. در نتیجه این عامل، «مکانیزم‌های دفاع روانی» برای از بین بردن اضطراب و تنش وارد کارزار شده تا دوباره امنیت را در «من» برقرار نمایند.

۴- در بررسی روانشناختی مضامین مشترک «شهریار» و «سید قطب»، می‌توان پی برد که روان این دو شاعر برای حفظ تعادل «من» از ساز و کارهای مختلفی همچون، «بازگشت زمانی»، «جاندار پنداری»، «تصعید»، «تعقل»، «هماند سازی» و... استفاده نموده است.

۵ - برخی از این مکانیزم‌ها، مانند «همانند سازی»، در رشد شخصیتی نیز مؤثر بوده و برخی مانند «تصعید» به شعر آنها رنگ و بوی عرفانی داده است.

### پی‌نوشت‌ها

۱. جهت اطلاع بیشتر درباره زندگی و شخصیت ادبی سید قطب و شهریار رجوع شود به: محمد حسین، الباقی، سید قطب حیات و ادبه، ۱۹۹۳؛ سربازی، مظفر، زندگی شهریار، ۱۳۸۳.
۲. (رجوع شود به بلوم، ۱۳۶۳: ۸۳؛ احمدوند ۱۳۶۸: ۱۱۰؛ فروید، ۱۳۸۲: ۵۰؛ فروید، ۱۳۸۷: ۵۹؛ بلکمن، ۱۳۹۳: ۷۷؛ شولتز، ۱۳۹۳: ۹۲).
۳. (جهت آگاهی از عاقبت امیال سرکوفته رجوع شود به: فروید، ۱۳۸۷: ۱۹).
۴. (در مورد کارکردهای «خود» یا «Ego» رجوع شود به موکی یلی، ۱۳۸۵: ۱۶۴).
۵. (در دانش روانشناسی، به هر چیزی که دارای نیروی روانی و جنسی باشد، (object) گفته می‌شود. مثل اشخاص مهم در زندگی (رجوع شود به بلکمن، ۱۳۹۳، ۴۸، پاورقی؛ فیست، ۱۳۷۸: ۶۷۸).

### منابع

- احمدوند، محمدعلی، مکانیسم‌های دفاعی روانی، تهران، انتشارات بامداد، ۱۳۶۸.
- بلکمن، جروم اس، مکانیسم دفاع روانی، مترجم غلامرضا جواد زاده، تهران، ارجمند، چاپ دوم، ۱۳۹۳.
- بلوم، جرالده اس، نظریه‌های روانکاوی شخصیت، ترجمه هوشنگ حقنویس، تهران، چاپخانه سپهر، چاپ دوم، ۱۳۶۳.
- پروینی، خلیل و دیگران، «بررسی تطبیقی نوستالژی در شعر أحمد عبد السمعی حجازی و نادر نادرپور»، فصلنامه نقد و ادبیات تطبیقی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه رازی کرمانشاه، سال اول، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۰، صص ۴۱-۷.
- ترجینی، فائز، الأدب، أنواع و مذاهب، بیروت، دار النخيل، ط ۱، ۱۹۹۵.
- حسین، عبد الباقی محمد، سید قطب: حیات و ادبه، المنصورة، دار الوفاء، ط ۲، ۱۹۹۳.
- الخزازی، آمال، سید قطب في ظلال صاحب الظلال، بیروت، مركز الحضارة لتنمية الفكر الإسلامي، ط ۱، ۲۰۱۰.
- روشنفکر، کبری و دیگران، «بررسی تطبیقی نوستالژی در شعر عبدالوهاب بیاتی و شفیع کدکنی»، فصلنامه پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی (ویژه نامه ادبیات تطبیقی)، پیاپی ۱۳، پاییز ۱۳۹۱، صص ۶۵-۸۹.

- سربازی، مظفر، *زندگی شهریار*، تهران، شرکت توسعه کتابخانه‌های ایران، ۱۳۸۳.
- سلیمی، علی و دیگران، «مقایسه تطبیقی نوستالژی در شعر محمد حسین شهریار و سید قطب»، ششمین همایش پژوهش‌های ادبی، تهران، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۱.
- شریفیان، مهدی و دیگران، «بررسی فرایند نوستالژی در شعر معاصر فارسی بر اساس اشعار نیما یوشیج و مهدی اخوان ثالث»، مجله کاوش نامه ادبیات فارسی، یزد، سال هفتم، شماره ۱۲، ۱۳۸۵، ۳۳-۶۲.
- شریفیان، مهدی، «بررسی فرایند نوستالژی در اشعار سهراب سپهری»، مجله زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال پنجم، بهار و تابستان، ۱۳۸۶، صص ۵۱-۷۲.
- شفیع آبادی، عبدالله و دیگران، *نظریه‌های مشاوره و روان درمانی*، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ سیزدهم، ۱۳۸۶.
- شهریار، سید محمد حسین، *دیوان ترکی*، مقدمه، تصحیح و تعلیق: حمید محمد زاده، تهران، انتشارات زرین، چاپ ۲۲، ۱۳۸۷.
- شولتز، دوان پی و دیگران، *نظریه‌های شخصیت*، مترجم یحیی سید محمدی، تهران، نشر ویرایش، چاپ سی‌ام، ۱۳۹۳.
- عظیمی، سیروس، *مباحث اساسی در روانشناسی (رفتارشناسی)*، تهران، ۱۳۵۰.
- فروم، اریک، *بنام زندگی*، ترجمه اکبر تبریزی، تهران، انتشارات فیروزه، چاپ پنجم، ۱۳۸۴.
- فروید، آنا، *من و سازوکارهای دفاعی*، ترجمه محمد علی خواه، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۲.
- فروید، زیگموند، *مکانیزم‌های دفاع روانی*، ترجمه سید حبیب گوهری راد و محمد جوادی، تهران، انتشارات راد مهر، ۱۳۸۷.
- فورست، لیلیان، *رمانتیسزم*، ترجمه مسعود جعفری، تهران، نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۷۵.
- فیست، جست و دیگران، *نظریه‌های شخصیت*، مترجم یحیی سید محمدی، تهران، نشر روان، چاپ سوم، ۱۳۸۷.
- قطب، سید، *الدیوان، جمعه و وثقه عبدالباقي محمد حسین، المنصورة، دار الوفاء*، ط ۱، ۱۹۸۹.
- موکی‌یلی، آکس، *مکانیسم‌های دفاعی حیات روانی*، مترجم محمدرضا شجاع رضوی، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ دوم، ۱۳۸۵.
- هارلوک، الیزابت بی، *روانشناسی شخصیت*، ترجمه پرویز شریفی و دیگران، تهران، آوای نور، ۱۳۹۱.

Archer, J., Amus, S.L., Broad, H., & Currid, L. *Duration of Homesickness Scale. British Journal of Psychology. 89.205. 1998.*